بازخوانی یک گفت‌وگو

قصه واقعی فائزه

دیگر کمتر کسی است که نداند، فیلم سینمایی «شبی که ماه کامل شد»، موضوعش چه چیزی است. فیلمی که براساس ماجرای واقعی زندگی فائزه منصوری ساخته شده است. حرف و حدیث‌ها در مورد این فیلم زیاد بود. اینکه مادر فائزه منصوری از سازندگان فیلم شکایت کرده، یا اینکه برخی مسائل در فیلم با واقعیت تطبیق ندارد. اعظم محسنی‌دوست، مادر فائزه و شهاب منصوری گفت‌وگویی بعد از جشنواره فیلم فجر داشته است و در این گفت‌وگو به نکاتی درباره تفاوت‌های فیلم با واقعیت و اتفاقاتی که برای دخترش افتاده است گفته که برخی از این نکات را بازخوانی کرده‌ایم.

۱ «هماهنگی خاصی برای ساخت این فیلم با ما نشده بود. برای اجازه زنگ زده بودند که من آن موقع در بیمارستان بستری بودم. دخترم به آنها گفته بود که مادرم الان حالش خوب نیست و برایش یادآوری می‌شود. به هرحال آنها زنگ زده بودند که با من صحبت کنند. ماجرای شکایت هم به دلیل یک سوءتفاهم بود. بچه‌ها کمی شیطنت کردند، من نقشی نداشتم و بعد مشکل حل شد.»

۲ «اولین بار فیلم را در جشنواره دیدم، سه چهار روز قبل از مراسم اختتامیه. راننده خانم آبیار تشریف آورد و مرا به همراه وکیل و دخترم پیش ایشان بردند. خود خانم آبیار آنجا بودند و فیلم را دیدم. آنجا حتی برای من دکتر هم آماده کرده بودند که اگر حالم بد شد به من رسیدگی کند. قبل از اینکه فیلم را بگذارند، همه اعضای بدنم می‌لرزید و نمی‌توانستم راه بروم. دکتر به من آرام‌بخش داد و بعد فیلم به نمایش درآمد. در آن صحنه‌ای که سر شهاب را می‌خواستند ببرند، خانم آبیار و آقای قاسمی آمدند جلوی من ایستادند که آن قسمت را نبینم. می‌گفتند مادر جان چیزی نمی‌خواهی؟ آب می‌خواهی؟ من متوجه شدم که مدتی می‌خواهند من آن صحنه را نبینم؛ تا اینکه فیلم رسید به جایی که آن نامرد در خواب فائزه را کشت.»

۳ «در فیلم دوقلوها در پاکستان به دنیا می‌آیند، اما در واقع، دوقلوها در تهران به دنیا آمدند. یقیناً خیلی عین واقعیت است. خب فائزه، لباس عروس نداشت؛ آن نامرد ملعون، ۶ ماه بعد از عقد، بچه من را دزدید و برد. فائزه ۱۳ ساله بود. وقتی رفتیم بازار، به مغازه حمید ریگی رفتیم و خرید کردیم و وقتی می‌خواستیم بیرون بیاییم، آقایی به فائزه متلک انداخت. فائزه گفت مامان ببین این آقا به من چه می‌گوید، گفتم صدایت درنیاید، من می‌ترسم که همان بلا هم عاقبت به سرم آمد. همان موقع دیدم جوانی دارد آن جوان را که متلک می‌گفت به قصد کشت می‌زند، فهمیدم حمید است. همان موقع من ماشین دربست گرفتم و به خانه رفتیم. وقتی برگشتیم تهران، دیدم یکی از گرمابی‌ها که از مغازه او خریده‌ام خراب است. چندوقت بعدش که شوهرم دوباره داشت راهدان می‌رفت، گفتم این کرم را ببر همان مغازه و پسش بده، فکر نکنند ما تهرونی‌ها دور از جون خریم. او هم کرم را برده بود و پسش داد. همان موقع حمید گفته بود: «کوار از خدا چه می‌خواهد؟ دو چشم بینا. آقای دکتر اتفاقاً من صورتم جوش زده و می‌خواهم بیایم پیش شما درمانم کنید و...» «شوهر من هم که نابدری داشت، دارس خانه را به او داده بود. فردای آن روز، زنگ خانه ما را زدند و فائزه گفت مامان نان خشکی است، خودم برداشتم، خندید و گفت من همان آقایی را می‌گیرم که از من کرم خریدید. گفتم شما اینجا چه می‌کنید؟ گفت آقای دکتر آدرس داده و گفته بیایم، گفتم مطبش در شهر ری است به آنجا برو. فردای آن روز دوباره به خانه ما آمد و گفت من آمدم‌ام خواستگاری دختر شما. او همان موقع که فائزه را در بازار دیده بود، عاشق چشم‌های او شده بود. من به او گفتم شما خیلی بیجا کردید، فائزه بچه است. ما چنین کاری نمی‌کنیم. او مدام قسم می‌خورد و اصرار می‌کرد. او در ۱۴ سالگی شوهر کرد، همه این کارها را هم شوهرم کرد.»

۴ «وقتی فائزه دوقلوها را زایید، یک سر پیش ما آمد و برگشت. دو هفته بعد فائزه بچه‌هایش را برداشت و برد تهران و گفت دیگر نمی‌توانم تحمل کنم. گفت عبدالمالک با شکم حامله به او می‌گفت برو آب بیاور و وقتی برایش آب می‌برده او را از پله‌ها به پایین پرت می‌کرده و... او شنیده بود که آنها سر یک جوان ۱۴ ساله را بریده‌اند، گفتم با اینها زندگی نکن و برگشت تهران. برایش خانه اجاره کرده و بعد دوباره برگشت، گفت من اینها را می‌شناسم، می‌ترسید سر ما بلایی بیاورد. حمید گفته سر مادرت را طوری می‌بریم که نفهمد از کجا خورده. وقتی فائزه تهران بود، او زنگ زده بود و تهدید کرده بود و گفته بود شهاب، برادرت را هم با خودت بیاور، دیگر برایش خیلی تنگ شده. بلیت قطار گرفتند و من هم بدرقه‌شان کردم. شهاب از قطار جا ماند و حمید گفته بود سریع خودت را با ماشین به ایستگاه بعدی برسان. فائزه بعدها به من گفت که حمید به شهاب گفته باید از مرز رد شوی و بری پاکستان، به شهاب گفته بودند باید با ما همکاری کنی و در کربلا بمب بگذاری. شهاب هم قبول نکرده بود و آنها سر بچه‌ام را بریده بودند. در دادگاه به حمید گفتم به بچه‌ام آب دادی؟ گفت نه. گفتم به تو التماس نکرد؟ گفت نه. بعد از شهادت، او را با همان لباس در بیابان‌های پاکستان انداخته بودند، فائزه فهمیده که برادرش را کشته‌اند، بی‌قراری می‌کند. مالک به حمید می‌گوید بیا، او را بکشی، حمید هم می‌گوید من با بودنش مشکلی ندارم، مالک هم گفته بود تو اگر نکشی، مثل شهاب او را می‌کشم. مالک گفته بود وقتی او را کشتیم، در حمام انداختیمش و رفتیم و وقتی برگشتیم می‌خواستیم جمعش کنیم، بوی عطر گل محمدی به مشام می‌آمد.»

۵ «بعد از دستگیری، خیر عبدالمالک و هم عبدالحمید را دیدم. آنقدر این آدم کثیف بود. به او گفتم امیدوارم بچه‌هات نکته‌تکه شوند. زبر تربلری بودند. برگشته به بچه‌های وزارت اطلاعات می‌گوید، به او بگویید به بچه‌های من کاری نداشته باشد. تو بچه‌های من را سر بریدی، من صدایم درنیامده، من می‌گویم بچه‌هات نکته‌تکه شوند، می‌گویی چرا؟ من از بچه‌های اطلاعات خواهش کردم قبل از اعدام به آوب بدهند، من یک دست هم به او نزدم، چون گفتم این آدم آنقدر بدبخت است که خدا زده‌اش. فقط به او گفتم برو که همان کلاه به پایت، به دادت برسد. عبدالحمید را دیدم و وقتی که خواستم بیایم بیرون دست کشیدم روی سرش. گفتند خاک بر سرت دو تا بچه‌ات را کشته، دست روی سرش می‌کشی؟ گفتم به‌خاطر اینکه پدر بچه‌های فائزه بود، به‌خاطر اینکه فائزه را دوست داشته و درنهایت هم به نتیجه اعمالش می‌رسد و او هم گفت حلالم کن.»

ادامه از صفحه ۱۲

محمدحسین قاسمی در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

علیه داعش ایرانی فیلم ساختیم

میلاد جلیل‌زاده
روزنامه‌نگار

«شبی که ماه کامل شد» فیلمی است که مضمونی راهبردی را به‌عنوان سوژه‌اش انتخاب کرده اما حتی چنین فیلمی هم هنگام ساخت، به لحاظ مالی، از طرف نهادهای دولتی حمایت نشد. اگر دولتی‌ها به جای این فیلم روی پروژه‌های این‌چنینی دیگری سرمایه‌گذاری کرده بودند، می‌شد گفت عدم حمایت از «شبی که ماه کامل شد» به دلیل مخالفت‌ها با نوع پرداخت به مضمون اثر بوده؛ اما وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و در پیشانی بخش سینمایی آن، بنیاد سینمایی فارابی، به‌طور کل کار را به حیطه‌ای که بخش خصوصی نامیده شد سپرده‌اند و همین موضوع به رخ دادن اتفاقاتی در اقتصاد سینمای ایران طی چند سال اخیر انجامید که برای خود اهالی سینما هم مشکلاتی جدی به وجود آورد. محمدحسین قاسمی، تهیه‌کننده «شبی که ماه کامل شد» در گفت‌وگوی نسبتاً مفصلی که با روزنامه فرهیختگان داشت، به این نکات اشاره‌هایی کرد و حضور بین‌المللی فیلم‌هایی که با اهداف راهبردی در سینمای ایران ساخته می‌شوند، بخش دیگری از بحث ما با او را تشکیل می‌داد. قاسمی توضیحات جالبی درباره نوع فیلمبرداری در محله پاکستانی‌های بنگلادش و استان سیستان و بلوچستان داد و از تمرکزگرایی امکانات تولید در سینمای ایران انتقاد کرد. ما همراه با او به شکافتن بخش‌هایی از مباحث مربوط به سیستم توزیع فیلم در سینمای ایران هم پرداختیم که این گفت‌وگوی مفصل و پر از جزئیات قابل توجه را در ادامه می‌خوانید.

آقای قاسمی ظاهرا با اینکه از فیلم‌تان استقبال‌های خوبی هم شده، از وضعیت اکران گلایه‌هایی دارید؟

شاید بهتر بود که چند فیلم جدی و پرمخاطب، همزمان با هم اکران نشوند، مگر اینکه تعداد سالن‌های سینمایی بالاتر رود.

به خاطر این نیست که ساعت نمایش فیلم‌ها بیشتر شده است؟

نه اصلا بحث این حرف‌ها نیست، نکته‌ای که وجود دارد اینکه بستر عرضه و نمایش کم است. بزرگ‌ترین مشکل سینمای ایران مساله توزیع و نمایش آثار است. بیشتر مردم از تماشای فیلم در پردیس‌ها استقبال می‌کنند. تعداد پردیس‌هایمان باید بیشتر شود. یعنی سینماهایی که چند سالن سینما دارد و مخاطب هم حق انتخاب دارد.

انتقادی که این روزها می‌شود، اینکه اغلب پردیس‌های تازه‌تاسیس سینمایی در نقاط بالای شهر تهران قرار دارند و این مساله حتی در نوع تولید آثار هم تاثیر گذاشته است؟

نه، چهارسو مگر در بالای شهر تهران قرار دارد؟ غیر از آن در نازی‌آباد هم در حال ایجاد پردیس سینمایی هستند که مطمئن هستم خیلی مورد توجه بود. فقط جایی باشد که چند منظوره باشد.

چارسو یک استثناست.

حالا پردیس سینمایی نازی‌آباد کامل می‌شود و می‌بینید چقدر تائیرگذار خواهد بود. مطمئنم از آن چیزی که فکر می‌کنیم بیشتر جواب می‌گیریم.

در میدان رازی هم سینما داریم اما مردم به آنجا نمی‌روند؟

خیر، باید پردیس باشد یعنی مخاطب بتواند استفاده‌های زیادی از آن مکان داشته باشد. مثلا به آنجا بروند و فرزندش را در قسمتی برای بازی بگذارد و اگر تمایل داشت در کنار سینما بتواند به رستوران یا کافی شاپ یا فروشگاه فرهنگی نیز برود. به این شکل آن سینما می‌تواند مخاطب بیشتری داشته باشد. شما ببینید، الان بیشترین فروش سینمای ایران کجاست؟

پردیس سینمایی کورش.

سینماهای کورش، هویزه و تک‌تک پردیس‌ها اکثرشان پرفروش هستند.

به تازگی هم که «ایران ملی» اضافه شده که از کورش هم بالاتر رفته است. پیش از مصاحبه اشاره کردید به اینکه ما درگیر مافیای اکران هستیم، آیا اکران ما مافیا دارد؟

بهتر است که از این کلمه استفاده نکنیم. بستر عرضه‌مان باید تقویت شود. اگر خودمان را با کشورهای همجوارمان که سینما دارند مثل ترکیه قیاس کنیم می‌بینیم که سالن‌های سینمایی کم داریم. ترکیه حدود سه هزار و اندی سالن دارد. قبول دارم بعضی سالن‌ها، به نمایش بعضی از محصولات کمپانی‌ها اختصاص دارند، اما به هر حال تعداد آنهایی هم که برای کمپانی‌های خاص نیستند خودش رقم قابل توجهی است. اما بستر عرضه محصول سینمایی ما در بهترین حالت ۴۰۰ سالن است. در ایران فکر کنم ۱۱۴۰ شهر داریم و فقط ۶۰ شهر، سالن سینما دارند. در حالی که شهرستان‌ها ظرفیت بالایی برای نمایش فیلم دارند. البته طرح‌هایی را هم اجرایی کردند مثل همین سینماسیار، سالم سینما و ... که می‌رفتند در شهرهای بدون سینما و فیلم پخش می‌کردند ولی باید به شکلی متمرکزتر و قوی‌تر در مورد اکران فیلم در شهرستان‌ها اقدام کرد.

خودتان دوست داشتید که در شهرهای جنوبی یا سیستان‌وبلوچستان، اکران داشته باشید؟ آیا در مورد اکران فیلم در سینماهای این استان فکری کرده‌اید؟

بله، اکران داریم. فیلم برای دو سه هفته دیگر در سیستان و بلوچستان اکران می‌شود. البته یکی از مشکلات اکران در شهرستان این است که مثلا خود شهر، یک سالن دارد و همین یک سالن هم نمی‌تواند از پس نمایش همزمان چند فیلم بربیاید. معمولا به غیر از سالن شهرهای بزرگ که چند سالنه هستند؛ مثل شیراز، اصفهان و مشهد که فروش خوبی هم دارند، بقیه سالن‌های سینمایی شهرستان‌های کشور تک سالنه هستند. بر اساس سرگروه، ۷ فیلم سینمایی به طور همزمان اکران می‌شوند. بعضی فیلم‌ها هم که از اکران فیلی باقی می‌مانند و به صورت آزاد اکران می‌شوند. با این شرایط شهری با یک سینمای تک سالنه نمی‌توان همزمان همه فیلم‌های در حال اکران را پخش کرد.

> نمی‌توانم بگویم چون بنیاد فارابی در فیلمی سرمایه‌گذاری نکرده است، پس درها باز شد و پول مشکوک به سینما آمد. چون نمی‌شود که صرفا یک مولفه را دارای تاثیر دانست. در مورد «شبی که ماه کامل شد»، فارابی سرمایه‌گذاری نکرد و البته حق طبیعی فارابی است که در کاری که دوست دارد سرمایه‌گذاری کند یا نکند، به هر حال تیم کارشناسی‌شان دوست نداشتند و سرمایه‌گذاری نکردند

با حجم نمایش و پخش فیلم که بگذریم؛ ظاهر امر نشان می‌دهد که «شبی که ماه کامل شد» فیلم پرهزینه و پرلوکیشنی است. کمی در مورد شرایط تولید و برنامه‌ریزی‌اش آن بگویید.

این فیلم سینمایی، جزء پروژه‌های سنگین سینمایی است به لحاظ اینکه تعدد لوکیشن دارد، تولید آن پیچیده است. در سیستان و بلوچستان هم فضای کار با تهران خیلی فرق داشت. در آنجا هم ما لوکیشن‌هایمان را به دوبخش تقسیم کردیم. یک بخش، پایگاه مرکزی را چابهار گذاشتیم و پیرامون آن برای تصویربرداری می‌رفتیم و بخش دیگر را در شهر زاهدان متمرکز شدیم. برای اینکه بتوانیم از پتانسیل‌های بصری خود استان استفاده کنیم، باید سراغ لوکیشن‌های متنوع خود استان می‌رفتیم. در خود استان به این شکل بودیم که فاصله محل اسکان تا لوکیشن ۴ ساعت رفت و ۴ ساعت برگشت بود، مثلا سکانسی که در مورد گاندوها یا کیرتشین‌ها گرفتیم، این طور بود.

پیچیدگی تولید فقط همین نیست، وقتی این فاصله زمانی و این تعدد لوکیشن را داریم، خودش برنامه‌ریزی را برای همه گروه سخت می‌کند. شما در دمای ۵۰ درجه و بعضا شرجی با رطوبت ۸۰درصد کار می‌کنید، شرایط کاری سخت می‌شود. بخش چابهار که همه‌اش شرجی است و این‌ها کلافگی و سختی خودش را دارد. مشکل اساسی‌تر به تولیدات برمی‌گردد که به طور کل بیرون از پایتخت انجام می‌شود و مختص این استان نیست. معمولا اهالی سینمایی بیشتر کارهایشان را در پایتخت انجام داده‌اند و همین باعث می‌شود که هر تولیدی بیرون از پایتخت، با مشکلاتی در رابطه با امکانات و نیازمندی‌هایش بیاید. البته فیلمبرداری در شهرستان، مزیت‌هایی هم دارد و شاید مهم‌ترینش این است که متمرکز شدن گروه تولید بر کار زیاد می‌شود.

چرا برای ضبط فیلم به پاکستان نرفتید و به بنگلادش رفتید؟

صحنه‌های فیلم در محله پاکستانی‌های بنگلادش ضبط شده است. ما ابتدا به پاکستان رفتیم و لوکیشن‌ها را دیدیم و انتخاب کردیم و بخش بعدی این بود که با عوامل می‌رفتیم و همه کارها و درخواست‌ها انجام شده بود. یک کمپانی آنجا بود که گپ‌وگفتی با هم داشتیم. در همان مرحله اول قسمتی از فیلمبرداری‌مان را هم انجام داده بودیم ولی مشکل این بود که در پاکستان با یک بروکراسی اداری که باهیچ جای دنیا قابل قیاس نیست، روبه‌رو شدیم.

از طرف آن کمپانی با ما قراردادی منعقد شده بود ولی با پروسه‌ای روبه‌رو شدیم که کار عقب افتاد و انتخاباتی هم در پاکستان شروع شده بود که به خاطر تبلیغات مربوط به همان انتخابات، مجبور به خروج از کشور پاکستان شدیم و دیگر هم برنگرداندند. با اینکه ویزای ما دوماهه بود و ما تا مهمه داشتند، همه را لغو کردند.

تنها جایی که در تحقیقات بعدی آن رسیدیم کشور بنگلادش آن هم محله پاکستانی‌ها بود که بافت، ساختار و پوشش مردمش به پاکستان شباهت داشت. در آنجا کارهای داری راحت‌تر انجام گرفت ولی امکاناتی نیاز داشتیم که خیلی به سختی پیدا می‌کردیم. از بردن الکلی که گریم پاک‌کن بود، مشکل داشتیم تا خیلی چیزهای دیگر مثل آینه گریم که مجبور بودیم خودمان هماناجا درست کنیم.

ما در ایران هم با مشکلاتی روبه‌رو بودیم. درکنار تعدد لوکیشن و اینکه قصه کار به سال ۱۳۸۴ برمی‌گشت؛ یعنی ۱۴ سال پیش، به یک‌سری امکانات نظامی آن موقع نیاز داشتیم که سخت فراهم می‌شد. نهادهای مربوطه سینمایی امکانات نظامی ندادند و ما با مشکلات زیادی روبه‌رو شدیم. با این اوصاف با همراهی عوامل فیلم و یاری مردم بومی استان سیستان و بلوچستان توانستیم پروژه را با کمتر از هزینه خیلی از فیلم‌های در حال اکران تولید کنیم.

در زمان اکران فیلم سینمایی «شبار ۱۴۳»، نسبت به سختی‌های شرایط تولید این فیلم هم در دولت قبل، گلایه داشتید. با توجه به تغییر مدیران سینما در این سال‌ها، آیا شرایط تولید بهتر شده است یا خیر؟

همان موقع که «شبار ۱۴۳» را ساختیم با مشکلاتی روبه‌رو بودیم که الان هم هست و زیاد فرقی نمی‌کند. شاید ادبیات‌شان فرق کرده ولی مشکلات سر جایشان باقی مانده‌اند. ما در «شبار ۱۴۳»، شهرک دفاع مقدس را نیاز داشتیم که به ما ندادند و نگاه خوش‌بینانه‌ام این است که برداشت نادرستی نسبت به فیلمنامه داشتند و فکر می‌کردند که این فیلم ضدارزش است. همان زمان برای بعضی از کلیپ‌ها شهرک دفاع مقدس را در اختیار قرار می‌دادند ولی به ما ندادند، همین مشکلات را در مورد فیلم «شبی که ماه کامل شد» هم داشتیم که البته گلایه نمی‌کنم و تفصیل موضوع را می‌گذارم برای بعد.

الان که حسن شهرت دارید، باید شرایط برای شما بهتر شده باشد.

شما به آنها بگویید(خنده). نشد دیگر. یکی از همین نهادهای سینمایی تا حدود یک ماه ما را سر کار گذاشته بود و بهانه عدم همکاری‌اش را ممانعت سیستم حفاظتی آن ارگان بیان می‌کرد.

شبا با فیلمنامه این کار مشکل داشتند و حساسیت‌هایی که در قصه این فیلم وجود داشت، باعث چنین برخوردهایی شده بود؟

ما مراحل اداری‌مان را درست رفتیم. پروانه ساخت داشتیم. اصلا وال کار همین است که ابتدا باید درخواست کنیم، فیلمنامه به ارشاد بدهیم، آنها تایید کنند و بعد پروانه و فیلمنامه را به دیگر سازمانها جهت تامین تجهیزات دهیم، آنها هم می‌خوانند و بیشتر برای این می‌خوانند که ببینند چه امکاناتی لازم دارید. مثلا اگر شما می‌گویید ۱۰ تا ماشین می‌خواهم، ببینند که شما واقعا ماشین می‌خواهید و بیخود چیزی را درخواست نکرده‌اید. ما یک ماه‌ونیم سرکار بودیم و کلی تحقیق کردیم، دیدیم اصلا به دست حفاظت نرسیده و تا الان هم نفهمیدیم ماجرا چه بوده و چه شده است!

شاید یکی از دلایلی که همکاری نمی‌کردند این بود که «شبی که ماه کامل شد» قرار نبود به‌طور مستقیم در مورد نیروهای امنیتی حرف بزند. ممکن است از نگاهی بگویید، این حرف درست است باید آن سوی ماجرا در مورد افرادی که مقابل جریان افراطی ایستاده‌اند هم حرفی زده می‌شد ولی اصلا موضوع قصه ما این نبود، قصه فیلم درباره فائزه و عبدالحمید بود و چیزی که بین خودشان گذشته بود و فکر تفکر حاکم بر این گروه و چیزی که آنها می‌خواستند فیلم دیگری می‌شد. حالا اگر دوستان خودشان می‌خواهند آن را بسازند یا نه، خودشان می‌دانند.

در فرآیندی که این فیلمنامه طی کرد، تغییراتی در قصه فیلم هم داده شده بود؟

نه، مشکلی نداشت چون «شبی که ماه کامل شد» سراغ یک واقعیت تاریخی رفته بود. یک‌سری موضوعاتی را مطرح می‌کردند که آنها را هم رعایت کردیم.

اصلا چه شد که سراغ این موضوع رفتید؟

به هر حال این دغدغه امروز نیست. بنیادگرایی و افراطی‌گری؛ چه بودایی چه به اسم اسلام که داعش نمونه اخیر آن است و تا قلب اروپا هم نفوذ کرده است، الان دغدغه همه دنیاست. ما ابتدا می‌خواستیم کاری در رابطه با پناهندگان سوری در آلمان انجام دهیم. دوماه هم تحقیقات کردیم، سوژه‌هایی را هم پیدا کردیم. بعد از مدتی نظر خانم آبیار این بود که بهتر است بتوانیم معادلی در ایران پیدا کنیم؛ یعنی افراطی گرایی به این شکل بنیادگرای داعشی مسلک را اگر در ایران مثال بزنیم، هم در ساخت بهتر است و هم می‌تواند مزیت‌های دیگری هم داشته باشد.

ما در مجامع حقوق بشری به اشتباه متهم به بحث تروریسم هستیم. در صورتی که ایران خودش قربانی تروریسم شده است، از رئیس جمهور تا مردم عادی، تعداد شهدایی که در این زمینه داشتیم از بسیاری از کشورهای دنیا بیشتر است ولی شاید کار فرهنگی کمتری در مورد‌ش انجام داده‌ایم و صندلی ما به اشتباه صندلی متهم است. گفتیم بیایید به دنیا بگوییم که خودمان قربانی این ماجرای تروریستی هستیم و داریم مبارزه می‌کنیم. براساس همین دغدغه، سراغ این قصه رفتیم که بگوییم اتفاقا یک نمونه نگاه داعشی، ۱۴ سال پیش در ایران شکل گرفته بود که توانستیم از داخل سکوریتی کنیم و کشور ما سابقه مبارزه با تفکرات افراطی را دارد.

فکر می‌کنید این موارد برای سایر شهروندان دنیا شناخته‌شده نیست؟

بعضا ایران را با عراق و شاید افغانستان و پاکستان اشتباه می‌گیرند و شاید هم به این دلیل باشد که کار فرهنگی کمتری در این زمینه انجام داده‌ایم و شناختی که در مجامع بین‌المللی یا ملت‌ها هست، بسیار پایین است. خاطره‌ای از «شبار ۱۴۳» دارم که بد نیست بشنوید. در چند تا از اکران‌هایمان در خارج از کشور فهمیدیم که اساسا وقوع جنگ ایران و عراق را نمی‌دانستند. ما فیلم را در مجامع علمی و دانشگاهی‌شان برده بودیم و نمایش می‌دادیم، به غیر از حضورهای جشنواره‌ای، یک نمونه اکران در فرانسه و کره‌جنوبی بود که نمی‌دانستند جنگی که هشت سال طول کشید اصلا واقع شده است. یکی از دلایل آن می‌تواند کم کاری رسانه‌ای یا بایکوت رسانه‌ای باشد. اما زمان سینما بین‌المللی‌ترین زبان دنیاست و باید بیشتر در این زمینه‌ها کار می‌کردیم.

پس به اکران بین‌المللی فیلم‌تان هم فکر کردید؟

داریم تلاش می‌کنیم. ما با فیلم «شبار ۱۴۳» تقریبا جزء اولین فیلم‌های دفاع مقدسی بودیم که حضور چشمگیر و متعددی در جشنواره‌های خارجی داشتیم.

نه صرفا جشنواره، منظورم اکران‌های بین‌المللی است.

اخیرا قراردادی با یا سازمان سینمایی چین جهت اکران «شبار ۱۴۳» منعقد کردم. آن هم بعد از چند سال. به عنوان معدود حرکت پرینگ بین‌المللی در آثار دفاع‌مقدسی می‌توانیم «شبار ۱۴۳» را نام ببریم و در مورد «نفس» نیز در حدود ۶۰ و خرده‌ای حضور بین‌المللی و عرضه در جاهای مختلف را داشتیم که هر دو پخش کننده‌های بین‌المللی خوبی داشت. برای پخش بین‌المللی «شبی که ماه کامل شد» هم برنامه‌ای داریم. خود پخش کننده‌های بین‌المللی هم در کنار جشنواره‌ها بودن و انصرفم فضا استفاده کردیم و همین باعث می‌شد همه چیز واقعی‌تر جلوه دهد. شما لوکیشن‌های واقعی را می‌بینید و این نیست که هنرور داشته باشیم. این شکل ساخت، هزینه‌ها را کمتر می‌کند ولی کار سخت‌تر می‌شود. در ضمن، عوامل جلوی دوربین هم به غیر از سخن‌هایی که متحمل شدند، به دلیل اینکه این پروژه از نظر تولید شرایط سختی داشت، به لحاظ مالی هم با ما خیلی همراهی کردند.

نگفتید «شبی که ماه کامل شد» چقدر فروش کند، بازگشت سرمایه دارد؟ مثلا ۳۰ میلیارد تومان فروش خوبی است؟

ان‌شاءالله. براساس این استعلایی که در جشنواره و اکران بود فیلم جزء فیلم‌های پرمخاطب می‌شود ولی برای ما ۳۰ میلیارد تومان که رقم زیادی است. چون این فیلم تقریبا نزدیک ۲ تنه درآمد دارد که یکی دی‌وی‌دی آن است، ما رایت فیلم را می‌فروشیم که براساس نوع فیلم از یک میلیارد تومان شروع می‌شود تا دو تنه میلیارد تومان و آن هم رقم قابل توجهی برای بازگشت سرمایه است. معمولا فیلم‌ها اگر ۶ میلیارد تومان هم خرج کرده باشند از فروش بالای ۱۵ میلیارد تومان، سود محسوب می‌شود. می‌دانید که اکران چگونه است، ۳۷درصد به تهیه‌کننده و ۵۰ درصد به سینماداری می‌رسد. کلا سود سینما در ایران، به نسبت سایر شغل‌ها کم شده و متاسفانه به خاطر شرایط اقتصادی این روزها بدتر هم شده است. خب مسئولیت اجتماعی و دغدغه فرهنگی داریم و مجبوریم خودمان را این طوری قانع کنیم.

بعد از پرونده رقم هزینه تولید «شبی که ماه کامل شد»، را بگویید؟

می‌توانم بگویم؛ ولی حرفه‌ای نیست.

فکر می‌کنید فیلم‌تان چقدر فروش داشته باشد، آیا بازگشت سرمایه دارد؟

فیلم ما نسبت به فیلم‌های دیگری که امسال تولید شده‌اند و جزء فیلم‌های بیگ‌پروداکشن هستند و با توجه به اینکه من سه کشور قیلمبرداری شدند، کمتر هزینه برده است و شاید نصف آنها باشد.

منظورتان «متری شش‌نیم» است؟

من اسمی از اثری نمی‌برم، زیاد جالب نیست.

چگونه هزینه‌های فیلم کم شد؟

یکی اینکه خود خودم، هم خانمم و هم فیلمبردار و اکثر عوامل از سینمای مستند آمدیم. در مستند شما از پتانسیل موجود در فضا و انسفر استفاده می‌کنید. این خودش دوتا مزیت دارد؛ اول اینکه زاله‌اید و واقعیت اثر را بالاتر می‌برد و دوم اینکه شما هزینه‌ات برای فضاسازی کمتر می‌شود.

مثلا برای فیلمبرداری در بنگلادش، به غیر از بازیگرهای اصلی، کل عوامل فیلم ۹ نفر بودیم. این شاید خیلی برای سینمای امروز ما خنده‌دار باشد. دلیلش این بود که ما از مستندگونه بودن و انسفر فضا استفاده کردیم و همین باعث می‌شد همه چیز واقعی‌تر جلوه دهد. شما لوکیشن‌های واقعی را می‌بینید و این نیست که هنرور داشته باشیم. این شکل ساخت، هزینه‌ها را کمتر می‌کند ولی کار سخت‌تر می‌شود. در ضمن، عوامل جلوی دوربین هم به غیر از سخن‌هایی که متحمل شدند، به دلیل اینکه این پروژه از نظر تولید شرایط سختی داشت، به لحاظ مالی هم با ما خیلی همراهی کردند.

اگر بخش دولتی کنار بکشد و بگویید همه چیز باید خصوصی باشد، یعنی حتما باید در گیشه همه پولش برگردانده شود. فکر نمی‌کنید خیلی از فیلم‌ها با این منطق ساخته نمی‌شود؟

نمی‌دانم که چه چیزهایی در اولویت تولیدات دولت است. اما حرف شما را قبول دارم و یک‌سری آثار هستند که باید براساس دغدغه اجتماعی، فرهنگی و ملی، ساخته شوند باید از آنها حمایت کرد.

ادامه در صفحه ۱۳

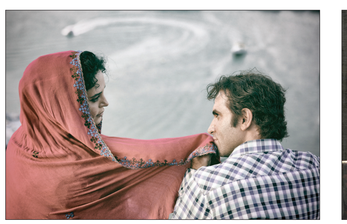

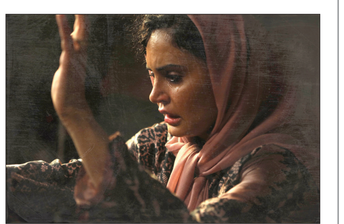

یادداشت

به بهانه نمایش فیلم «شبی که ماه کامل شد»

سنی و شیعه قربانی ترور

شریف لک‌زایی
عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

شریف لک‌زایی، فرزند سیستان است. یادداشت ایشان درباره فیلم «شبی که ماه کامل شد»، از چند جهت خواندنی است: اول اینکه این یادداشت مبتنی بر تجربه زیسته خاصی نگاشته شده است. او و خانواده‌اش قربانیان یکی از مهم‌ترین و هولناک‌ترین ترورهای دهه ۸۰ شمسی در سیستان و بلوچستان هستند. در واقعه تاسوکی در سال ۸۳، شوهرخواهر و برادرزاده‌اش ترور شدند و برادرش رضا به مدت چندماه توسط جندالشیطان به سرکردگی عبدالمالک ریگی به گروگان گرفته شد. دوم اینکه نوع تحلیل او از این فیلم، در عین سلامت، از منظر «مساله صلح» روایت می‌شود. از نظر او، «ما در شرایط فقدان جنگ، ستیز و منازعه، از چیزی باعنوان صلح و سازش ناآگاه و بی‌خبریم. صلح در هنگامه جنگ رونمایی می‌شود و در آن هنگام است که صلح فهم می‌شود». یادداشت شریف لک‌زایی، استادیار پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی را در ادامه می‌خوانید.

اوایل دهه ۸۰ شمسی اتفاقات ناگواری در سیستان‌وبلوچستان افتاد و همه به خاطر داریم که طی یک دهه فعالیت برخی گروه‌های تروریستی حدود ۵۰۰ تن از هموطنان ما که اکثر آنان غیرنظامی و مردم عادی بودند، هدف قرار گرفته و به شهادت رسیدند. افزون بر این، تعداد زیادی از مردم عادی نیز گروگان گرفته شده که بیشتر آنان با پرداخت مبالغ کلانی آزاد شدند. عمده این اقدامات تروریستی، توسط گروه موسوم به جندالله، به سرکردگی عبدالمالک ریگی رخ داد که بعدها طی عملیات نیروهای امنیتی و هنگامی که از آسمان ایران به سمت قرقیزستان در حرکت بود، دستگیر شد.

مهم‌ترین اقدام این گروه تروریستی، واقعه تروریستی تاسوکی بود که در میانه جاده زابل به زاهدان در ۲۵ اسفند ۱۳۸۴ اتفاق افتاد و تعداد ۲۲ تن از هموطنان بی‌گناه در آن به خاک و خون کشیده شدند. این گروه تروریستی بعد از اعلام‌یه‌ای اعلام کرد به کاروان مسئولان که از مراسم بزرگداشت شهدا در شهر زابل بازمی‌گشت حمله کرده است. این درحالی بود که بیشتر شهدا کاسب، کارگر، دانش‌آموز، دانشجو، طلبه و کارمند بودند که از زاهدان به سمت زابل در حرکت بودند و مبدأ آنان زابل نبوده که از مراسم شهدا بازگردند، بلکه بیشتر آنان با توجه به نزدیک بودن عید نوروز، برای دید و بازدید از اقوام و بستگان‌شان به طرف زابل می‌رفتند که در دام ایست و بازرسی جعلی این گروه تروریستی قرار گرفتند. بعد در بهار سال ۱۳۸۵، واقعه مشابهی در منطقه دارزین استان کرمان اتفاق افتاد که در آن هم بیش از ۱۰ تن از هموطنان عادی عبوری در جاده به طرز نابوارانه هدف قرار گرفته به شهادت رسیدند. گفته شد این حادثه توسط تروریست‌ها در این دو کشور و نیز مداخله و بهره‌برداری سرویس‌های امنیتی کشورهای متخاصم نیز زمینه‌ساز رشد گروه‌های تروریستی را فراهم آورده است.

بنابراین در تحلیل این گروه‌ها و ریشه‌های زایش این گروه‌ها نباید عوامل مختلف، به‌ویژه محل